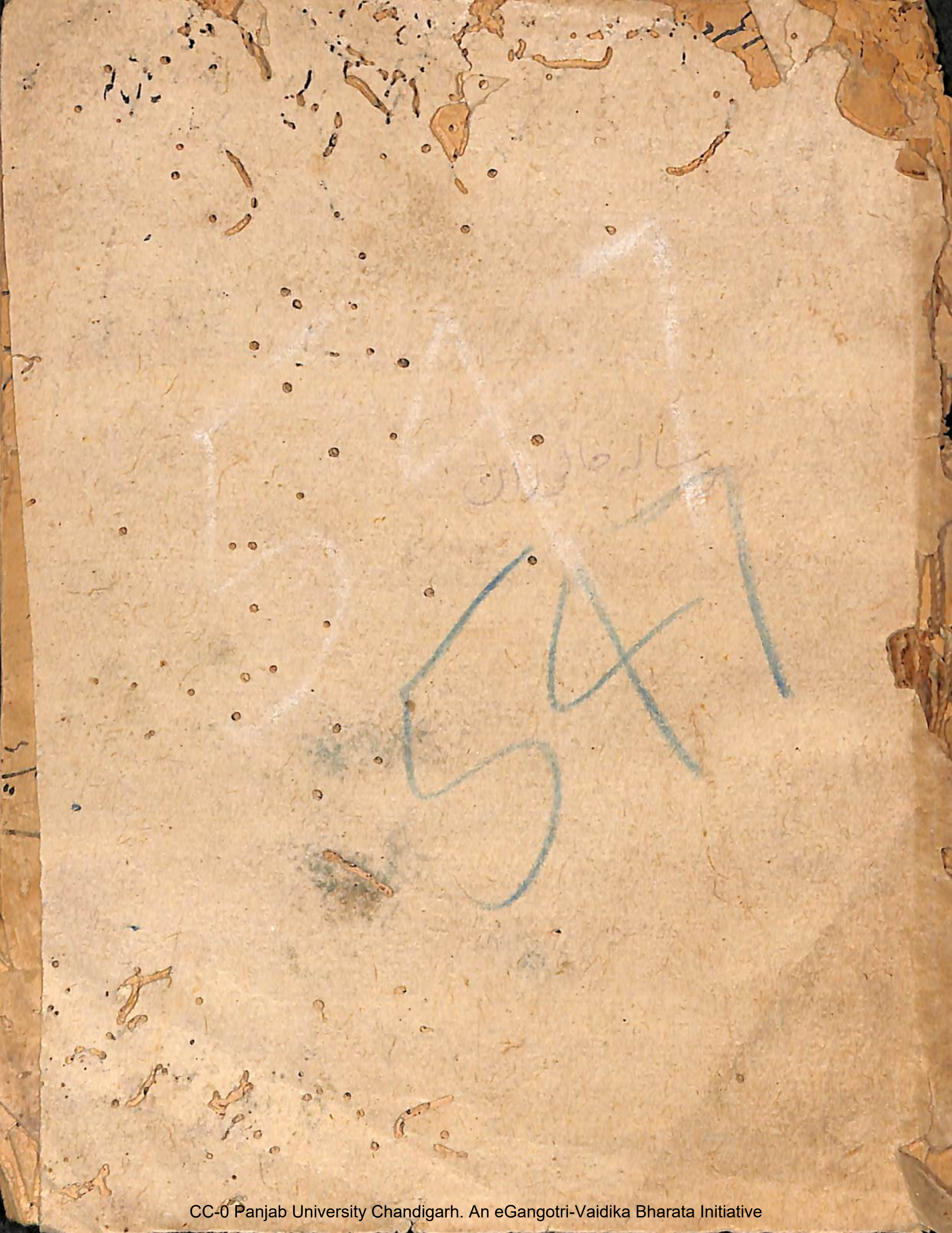

547

فرا بگیرم در دامنت ... جفای ... نجیب [illegible]

ماه عالم سوز من زد سر ز ... صبا از نجیب

از شمع ... زد سر ... صبا از نجیب

خواهم امتحان کنم جا بود ... حسن گرم

تا جان و دل قربان کنم ... صبا از نجیب

عاشق ... [illegible]

عاشق ... [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

اگر پرسند که بجا نور دار چند چیز واجب است بگو هفت چیز اول با وضو

بودن دوم نماز گزاردن سیوم شیرین زبان چهارم خوش خلق پنجم

دایم در یاد حق تعالی باشد ششم راستی را بر خود شعار ساند هفتم

امر معروف و نهی منکر را بجای آرد اگر پرسند که در وقت طعمه دادن

چه باید خواندن جواب بگو یا رزاق یا رزاق یا رزاق اگر پرسند چون جانور

دا ببش بادشاه برد چه باید خواند بگو یا الله یا رحمن یا رحیم اگر پرسند

که توماغه و بهله از کی پیدا شده است جواب بگو که مهتر عزرائیل

علیه السلام از کوسفند کبود که از بهشت برای مهتر اسماعیل علیه السلام

آورده بود از پوست آن توماغه و بهله پیدا شده است اگر

پرسند وقت پوشانیدن چه باید خواند جواب بگو یا هو یا من هو

یا لا اله الا هو اگر پرسند در وقت دست کردن توماغه چه باید خواند

جواب بگو یا قادر یا مقتدر اگر پرسند که سر بهله کدام است جواب

بگو یا شکور یا صبور یا ستار یا غفار یا قهار باقی اسباب جانوداری

همه وقت فاتحه خواندنست اگر پرسند در وقت انداختن جانور

بکلنک و یا قاذ چه باید خواند جواب بگو هو الاول و الآخر

و الباطن و هو بکل شیء علیم اگر پرسند در محلی که جانور

چه باید خواند جواب بگو سوره یس خوانده بجانب جانور بدمد بفضل
الله تعالی باز آید دیگر میر شکار گرسنه و خوار و سرگردان و بی سامان
میگردد و کار رسش پیش نمیگردد ازینجهت که خود را باستاد کامل نرسیده
واند و تعلیم نگرفته و رخصت حاصل نکرده اکثر بی استاد بی سر است
ازین سبب بی وقر میگردد و الا میر شکاری پیشه بزرگ و عالی است
همیشه در مجلس سلاطین و حکام و اشراف میر شکار جا باید و الله اعلم
بالصواب ۵

رساله جانوران

بسم الله الرحمن الرحیم

صد هزار شکر و سپاس حضرت آفریدگاری را که عالم بعلت و فعال بی
آلت است علیمی که بحکمت بالغه کامله خلعت احسن التقویم در بر انسان
پوشانیده بمزیت عقل و فضیلت نطق مخصوص گردانیده صانعی
که از جمیع مکنونات نوع انسانرا ترجیح داده و تاج تکریم و ما خلقت
الجن و الانس الا لیعبدون بنید کرامت بر فرق ایشان نهاده قادری
که حامی امم رسول اولین و آخرین که فرمودند
شاه یثرب و بطحی واسطه آفرینش ارض و سما گردانید و خلعت سکینه کسوت
ساخت و ترتیب مصالح دین لاح و نجاح عقبی در مبالغت او باز انست
که اصحاب او را که ستارگان آسمان شریعت و جواهر کان طریقت
مقتدای و پیشوای گردانیده که محمد مصطفی صلوات الله علیه و سلم و
علی آله و ازواجه و ذریاته و صحبه و خلفایه الطیبین الطاهرین اجمعین
اما بعد چنین گوید بنده مسکین و ریزه چین خوان اهل یقین خاکروب
کو نشینان با تمکین احقر و افقر العباد احمد حاجی ترخان نامراد غفر الله
ذنوبه و ستر عیوبه که این کم حوصله بی استطاعت قلیل البضاعت بتوفیق
و عنایت احد جل ذکره در خدمت استادان حاذق گردانیده و از شاهبازان
بلند پرواز هوسناکان و جانوران غریب پرواز معرفت حاصل
و باشه و شاهین و سایر جانوران که یک پرواز ندارد

وود

547-Ms.

د وقوف نری و ماده یا چنانچه منقول است در ایام خلافت و سلطنت
و شوکت و جهانبانی ظل سبحانی ابراهیم ادهم رحمة الله علیه چنین تجربه
کرده اند که دره وسیع پر اشجار با مرغزار را بریشم گرفته و بهین و بیمار
را محکم کرده و جانوران بسیار در ان کوهسار از هر جنس بجد ولد
تحصیلی گذاشته و دیده بانان هوشمند گذاشته صبح و شام ملک علی
الدوام تماشا نظر میکرده اند چنانی منظور شده که باز خورد و باز بزرگ برآمده
بعیش و عشرت جفت میگشته هم بمنوال با مثال کامرانی و شوق جوانی
میکرده اند پس یقین گردید و معلوم شد که هر جانوری که بزرگ جثه ماده
باشد و نر خورد و دانستن رنگ و خوش فعلی و نیک خوئی و علامت
جرات و غیرات معلوم علی الخصوص الخصوص در شرف صحبت
کثیر البرکت پیر دستگیر قطب الاقطاب ارشاد پناهی هادی صراط مستقیم
کمال الکریم خواجه کریم بزرو الله نصیحه کما ینبغی تحقیق قواعد این
فنون نموده خیالی بخاطر گذشته که طلبه این فن رساله باز نامه
شروع نماید تا آنکه التماس نموده فرزند دلبند بحالی پیوند محمد شه
ابوالفتح طول الله عمره و علو قدره که زبان حال و اسهل ترتیب
مقال مشروع بیانی نماید اگر مشکلی شود نظر باین اوراق نموده حل نماید
ن قاطر فرزند حمید خصال پسندیده افعال مایل شکار بود
ندی را قوت طبیعت و سعت قابلیت بکمال بود
او لفارسی بیشتر بنابراین بدین امر مبادرت نمود

لاجرم نامزد وی جریده اخلاص بود دم و عرف ریزه بمقدار شش روان
رسیده بر ترتیب رساله اشتغال کردیم امید است که بنظر شریف
خدام ذوی الاحترام قبول نماید و بنظر کیمیا اثر این نقد کم عیار
در قیمت افزاید و اگر خللی در نظر آید باصلاح آن کوشند که از کرم دور
نخواهد بود و بدعای خیر یاد آورند و باین وسیله مدد فرمایند و
این اجزای را مشتمل بر نود و یک فهرست ابواب کرده شده
فهرست ابواب اینست باب اول در بیان کشاد کردن باز
و باشه و طریق نگاه داشتن و برداشتن باب دوم در بیان
تعریف باز نر از ماده تعریف کردن باب سیوم در بیان
آنکه می باید دانست تعریف باز نر باب چهارم در بیان دانستن
رنگها که کدام رنگ باز خوب است و علامت آن باب پنجم
در بیان دانستن باز مرواره وغیره باب ششم در بیان آنکه می باید دانست
و شناخت که کدام رنگ بجانور موافق و داوی است باب هفتم
در بیان تو لک نشاندن باز در جای پاکیزه باب هشتم در بیان
بدهضم شدن گوشت که آنرا ناگوارش میگویند باب نهم
در بیان آنکه بادی در شکم جانور پیدا شود باب دهم
در بیان پنجال انداختن نشانه آتش است باب [illegible]
در بیان دانستن سیاه پنجال باز این علت

4

باب سی دوم در بیان ستم کردن باین جانور و علاج آن باب
سی سیوم در بیان دانستن سیه شوم این علت درد کر
پیدا میشود باب سی چهارم در بیان طعمه ناخوردن و رغبت ناکردن
باب سی پنجم در بیان آنکه طعمه را تحلیل نابردن و شبانروز
باب سی ششم در بیان برباد شدن باز این علت را حاق
حباب گویند باب سی هفتم بر آمدن چار بند این علت را بر آمدن
بون نامند باب سی هشتم در بیان آنکه سخت شدن اندام آن جانور
باب سی نهم در بیان آنکه دانستن علت تخبیره در بینی باب
چهلم در بیان بر آمدن خار بند این علت را بر آمدن بون
می نامند باب چهل یکم در بیان دانستن خنده شدن باز
باب چهل دوم در بیان کیج گرفتن باز و غیره جانوران دم را
باب چهل سیوم در بیان آنکه گوشت را خطا بردن باب
چهل چهارم در بیان آنکه سست گرفتن پای از دو جهت میشود
باب چهل پنجم در بیان طعمه را خوب تحلیل نابردن باب چهل ششم
در بیان آنکه فریاد کردن جانور بسیار باب چهل هفتم در بیان
نبشش شدن باز باب چهل هشتم در بیان پر بازوکی باز باب
چهل نهم در بیان کر بازوکی باز باب پنجاهم در بیان زخم از
پنجا کرده بغواکه هر سش باب پنجاه یکم در بیان
شدن باز باب پنجاه دوم در بیان آنکه کج گرفتن ...

باز باب پنجاه سوم در بیان تاختن میشکند و می راید باز باب پنجاه و چهارم
در بیان خورده شدن چنگال باز و علاج آن باب پنجاه و پنجم
در بیان آنکه کچه بر آمدن بال از سبب فربهی بسیار دمان سوراخ
مضبوط میشود باب پنجاه ششم در بیان دانستن ولایتی که جای — نوراز ا
خوش خوی و خوش فعل و خوش پرواز کند باب پنجاه هفتم
باب پنجاه هشتم در بیان وقت پرانیدن پرواز باب پنجاه نهم
در بیان دانستن رنگ و ریشتن باب ۶۰ شصتم
در بیان شناختن و آموختن شونقار باب شصت یکم
در بیان دانستن تویغون و صفت آن باب شصت دوم
در بیان دانستن انواع و اجناس شاهین باب شصت سوم
در بیان کش ده کردن شاهین باب شصت چهارم در بیان
تولک شدن شاهین باب شصت پنجم در بیان امراض شاهین
و چرغ باب شصت ششم در بیان دانستن رنگها که کدام
رنگ چرغ خوب است باب شصت هفتم در بیان دانستن ترغ
چرغ و اجناس باب شصت هشتم در بیان کش ده کردن آشیانه
[illegible]اه پروازی باب شصت نهم در بیان دانستن بیمار شدن چرغ
[illegible]ی آن باب هفتادم در بیان لکه در شکم چرغ کرم
[illegible] و یکم در بیان کرم ماز دره چرغ و علاج منش

باب هفتاد ویکم در بیان دانستن سرمانه دکی جرغ ونشانه آن باب
هفتاد ودوم در بیان ستم پای جرغ علاج بس که پاره نمدرا باب هفتاد
وسیوم در بیان باشه نیک و بد شناختن باب هفتاد چهارم
در بیان [illegible] مه شدن باشه باب هفتاد وپنجم در بیان پرده کشیدن
چشم باشه باب هفتاد وششم در بیان دانستن اقلی شدن باشه
باب هفتاد وهفتم در بیان ماماس پای باشه باب هفتاد وهشتم
در بیان راندن بیضه باب هفتاد ونهم در بیان دانستن ستم کرجان
پای وزبان ودهان باشه باب هشتادم در بیان دانستن قولنج شدن
باشه باب هشتاد ویکم در بیان دانستن پیوند کردن بال دُم باشه باب
هشتاد ودوم در بیان راندن وفلیته دادن یک مثال است باب
هشتاد وسیوم در بیان خشک شدن مقعد باشه تداوی آن باب
هشتاد چهارم در بیان دانستن دلاغائی شدن باشه باب هشتاد
وپنجم در بیان درازگشتن پی باشه باب هشتاد وششم در بیان شناختن
بیغوله باب هشتاد وهفتم در بیان شناختن کوکجل وصفت آن باب هشتاد
وهشتم در بیان آموختن وشناختن دو [illegible] ادران که بعضی اهل ملاد
[illegible] کرجی نامند باب هشتاد ونهم در بیان دانستن برکوت وصفت
آن باب نودم در بیان کیراندن از شاهباز ستر وبراندن [illegible]
بر خرکره وتعریف آن باب اول در بیان کشت کرد [illegible]
وطریق برداشتن ونگاهداشتن او آنست که از [illegible]

6

برداشته دست کشی با مهربانی کنند و طعمه داده پرانند چرا که در میان
جانوران باز بغایت خوی نازک و طبع لطیف دارد و زمانی
در فراغ و آسایش باشد و طعمه را تجلیل نپرانند و از نماز پیشین
تا نماز خفتن بطریق مهربانی و لطف و خوشی دست کشی کرده باشد
بغایت خوب و مرغوب است مثل جانوران سیاه چشم اگر تمام روز
بردارند ملول میشوند و از گوشت باز میمانند و خللی در نهاد او
پیدا میشود و صیغه اینطایفه چنین فرموده اند چون بعد از چند
روز که نیک رام گردد یک چشم او را وا کرده در بازارها و جایها
که پر غوغا و ازدحام باشد بگردانند بدخوی و بدفعلی خود را
تمام گذاشته الفت با آدمی زاد گیرد و یک چشم که جانب جانوردار
است تمام کشاید و دست کشی بطریقی نماید که آزرده خاطر نشود
چون یقین گردید که رام گشته و بدفعلی خود را تمام گذاشته الفت
با آدمی زاد گیرد یک چشم که جانب جانوردار است تمام کشایند و دست کشی
بطریقی نماید که آزرده خاطر نشود چون یقین گردید که رام گشته و بدفعلی
را گذاشته چشم دیگر او را بکشایند و بهمین طور در سواری و پیاده
گشته گرفته میگردیده باشد تا مادامی که انس کامل و الفت شامل پیدا
کلاه او را بگیرند که رم و کج خلقی و بدفعلی نکند بعده مرغ بادر
واند انند و ... کنانند که آواز مرغ را بروجه شناسند بعده
روز دیگر بدینطریق گیرانند از خون دل و داده نوازش

نموده اندکی طلب بدین حال و منوال هر روز دورتر از پیش دیگر

بر طلبید تا به پله میعاد رسد بعد از فراغ طلب مرغ آبی پیش

پران دهند چون چو وقت خوب گرفتن شد از دو جانب پران

طریقت طلب کرده لنگر گاه پرده برانند در آن روز اما چنان سعی

کنند و اهتمام تمام نمایند که البته بگیرد و از نزدیک انداز د که حظ نکند

چه اگر در اوایل که بگیرد شکسته خاطر و ملول نمیشود و اگر خواهد که ماهوار

و معرکه گیر شود چهل بار یک پیر کند تا مقصود بار گردد از متقی صیادان

در کوهستان در بهاران چنان دیده اند که باز سر درخت بلند نشسته

فریاد میکرده از هر جنس جانور رباو صحبت میداشته طویغون که می افتد

طریق او باز است معزز و نجابت مدار و بویا است از هر جنس جانور

که پیدا میشود از هر یک یک بچه میکند اگر قدرا و دست قلادو ماند

و اگر از جا طوائف خاطر مانند وقتی علی هذا القیاس چنین تجربه کرده اند

و گفته اند **باب دوم در بیان تعریف کردن باز نر از ماده**

علامت آنست که اندام باز ماده درشت و توانا است شیشه تمام و

یقین شد که هر جانور نر که باشد او ماده گویند صفت او آنست

که سر و روی درشت و چشمها میانه دو شانه و بر سینه و پیش گرده

دراز و پرهای سینه و کتف دراز و پا و دم پیچی باشد و گرد

دراز و پای سطبر و درشت نکوست و چشمها خط درشت و

می باشد پای دوم کوتاه و درشتها سرخ رنگ و زرد

6

ناهتر و بهتر داشتن گران و بدست بتر دیگر که تهور نماید نشانه غیرت و
علو همت و قاخوش خوی و خوش فعل گفته اند و رنگهای دیگر را
چندانی پسندیده اند اگرچه سیاه نیست تیز پرست اما کم زیبا بود و
بیوفا و کینه ور و بد آموز گفته اند باب سیوم در بیان آنکه
می باید دانست تعریف باز بلغت جره باز برجه گفته است بدانکه سر او گرد
و کوتاه کردن و کردن اندام چشمهای میان دو کتف و سینه گشاده
چنگ دراز و بیضهای پهنای درد و پر خوش و خصم پرهای بال
نیست کوتاه و خطهای سینه درشت و رنگ بیچ باشد خود را
محکم افشاند و پنجال دور اندازد و پرهای اگر زمان محکم
سکین نشانه تیز آموز باشد گفته تر سبع الحرث که در فن
ما از عصر و یکانه در ابو حنین فرموده اند باب چهارم در بیان
دانستن رنگهای که کدام باز خوبست دانشانه نیک دفع طبع ا
و بسیز دانایان این طایفه حضرت سلطان ابراهیم
در سبع الحرث قبادی و سعد ابن حرز و اسد ابن زهیر گنجرد
ما شیم اعرابی و سعید و یحیی کاشغری و این طایفه چنین گفته اند که
طوبغون که شارت از باز سفید است نازک مزاج بسیار بیمار شوند
است گفته اند که بهترا و گر سرخ اندام و زرد قام و کل باداوم
است ... نشانه ... و پرهای اگر چه تیز است اما
... تواند ... رنگ ... خاطر و ضع ... عقاب ...
... باز ... است گفته اند باب پنجم در بیان دانستن باز ...

دیگر مردان باید آنکه باز بسیار را در جایی که پایان شد و آهسته آمده باشد دوست
بر سینه بر کدامی باز که مضطرب شد حال شود علامت سبکساری او باشد
او است و اگر متغیر نشود دست نه عزت دستور است و طریق دیگر است
که باز چند در جای نشود پاره نشد گوشت گوسفند داده باشند
و نه بیند که هم باز نخجیر را دور تر و بلند تر اندازد علامت زور
و مردانگی است و طریق دیگر آنست که هر جانوری که نزدیک ملاق می
پرد در زور و باقوت عزت گفته اند **باب ششم در بیان آنکه**
می باید که شناخت و دانست که کدام رنگ باید که جانور موافق اوست
است در میان رنگها سفید یا بادی زرد از ترج بهتر است چرا که اگر
باید ترج در پای داشته باشد و وقت پیدا شدن عقاب یا غیره گوشت
خیال کرده بار خطا کند و خرد مرتد و دیگر در پی الیون تنگ تیز رود
وجه از خر ترسان می باشد از بیمغی ترج را پسند کرده اند اما
در باشه مجور دانسته اند استادان عالم **باب هفتم در بیان**
قولک شدن باز باید آنکه در جایی پاکیزه و دشت و خوش هوا که باد
شمال را هم داشته باشد و اگر قفان تیزی باشد او بیاید است چرا که اگر
واشود در بال و پر او را ضرر رحمت نرساند و نشکند و در جای دیگر
احتمال خراب شدن و شکستن دارد و در باز و باشه دائم با
ج زود در جائی بهتر نمی باشد که جایی که خوش آید و
بیز را عنت میکرده نشیند و صحرا را یاد نکند و خوش

8

اگر کسی می باید داد و نقاره هر روز شسته است تا ده نمودار بر بهار دو اگر
مخنث خشک باشد اندران کرد اگر حوضهای کینه اگر باین طرق تیر شود
اولی تر و در وقت طعمه مصطکی با روغن کنجد با چهار مغز یا با دام بنفشه
با بنفشه با روغن نیلوفر با روغن کدو حرب کرده بر هر بقیع که بسیار دارا
وردن باز حرب می شود برهای مالیده با فوت بر می ... و در روز در مالی
بیارند یک چند ان ام حزر ملی کنند و در بعضی ان در اب شیر بی بحسته
می دارد از و در برابر و دردن فایده تمام دارد و اگر خواهند زود نزار باک کرده اگر برگ
عنرفی در گلوی گوسفند و در گوشت است می باشد انرا گرفته بی خشک کرده
بروغن مارزیت اب مقدار با دام و در هفته دو بار بر هند بسیار فایده
مند گفته از علاج دیگر بیخ سوسن را تر بی یا خشک کرده بر هند لعاب
مجرب است علاج دیگر انکه کرمی که در روی اب می باشد نوشتی رنگ بسیار سیزه
با می اب بهر طرف می دود و صورت کردار د مقدار ماش قمی یا یک
انرا فران مجون می کوبند و در بعضی زمان ملاحی موبان می باشند انرا تر خشک
کرده بروغن زرد می خورانند ادنر موی بسیار است و دیگر دو خانه دایم
بسته باشند به سوراخ شد هر گاه که معلوم باشد بیخ بر کور شده موی کافوری
و نوشادر کهنه در ریخ دلفلی همه کوفته و بیخته با روغن نرم کرده فتیله محکم
ساخته در جای سوراخ بر خلد شد اگر اورک شکسته باشد برنا فته از حلبه
لک نیز [illegible] بنجم تره و شیر الوان الوان اما تره زنان مسوح [illegible]
[illegible] انان حب بعلت گرفتار می شود دکو شهای انحاف
و داده باشند بر دوی شلیل زود حیاره خفت [illegible]

کشته اعضا را میکرد روز بروز منتشر پیدا میشود [margin: مثل ... علاج]
آنست که بخال او در هم آمیخته میشود و سیاهی بسیار میکرد
و بار انداخته میشوند و خود را می اید علاج چنین است که روز
گوشت لکها دارند سپند و زنجبیل و تخم نمک و جوارش و نیات
همه را آرد کوفته و بیخته سه بار گوشت مالیده بدهند نیک
میشود و علاج دیگر آنکه کلوخ سوخته اثر از آب کرده
گوشت کرده بدهند نیز معتقد گفته اند علاج دیگر آنکه نیز آب
کنند خوب جوش دهند و انار شیرین بر روز تر کند و بر کاله گوشت بدهند
مفید و سود مند گفته اند **باب نهم در بیان است** که مادی
در شکم جانور پیدا میشود بخال را خشک طعم و دانه دانه می اندازد
و در وقت خشک میکنند اگر فی الحال در باب معالجه نشود زیستن
او محال است علاج چنین است که سپند و جوارش و زنجبیل
و سیاه دانه و بادیان و تخم نمک همه را خوب کوفته با روغن
بادام تر کرده بدارند و بگوشت کنجشک و یا خروس جوجه و کبوتر
بچه و یا موش بچه خام کرده بخورانند تا سه روز مفید کرده اند
علاج دیگر آنکه در سه بار گوشت گوسفند با روغن چهار مغز
یا روغن زعفران خام کرده بدهند و فتیله محکم تافته با روغن با
تر کرده در مقعد فرستند و لکه هم گوشت ما کیان
سیقه این طایفه چنین فرموده اند **باب دهم ...**
بخال انداختن ... است که

حارش ... ند امیشود در جهت گوشتها گرم باد انگیز است اه
دیگر پیش رود آب نگذاشتن از گوشت و خاک آلوده دادن مسئود
دیگر آنکه بنوک اندام را میخارد آنرا کج شوخ می مانند تا سه روز
در خانه تاریک برندند و گوشت موش ابلکه یا دکاو چند روز چهارم
گوشت ماکیان سیاه را با روغن زغیر و بابه دانه بدهند مجرب گفته اند
علاج دیگر آنکه کدر را زنده اندازند تا جراحت کنده خون او بر آید
روغن شیر و شکر در بالای جراحت اندازند تا جانور بخورد سه روز
چنین عمل کنند نیکو میشود و گفته زرک سبز میگویند علاج دیگر آنکه روغن
سفیدآب و روغن گاو و دود دستان خانه و نمک سنگ همه را خوب
ضم کرده بحث شافه سازند و هر روز یک شافه در مقعد باز بدارند ساعتی
تحمل کنند و سر جانور را نشیب دارد تا درون مرغ شود بغایت
مفید و مجرب است نادر العصر جهان و تا در دور آن ستها دان تاکید
تمام میفرمودند خواه در هوا ببرد خواه در هوای گرم بیش جانور آب گذارند
بعضی گستاخی کرده رسیده اند که در هوای سرد یخ می نهند و جوشت
طبع باز بغایت لطیف و نازک مزاج و گرم است اگر دایم در پیش آب بدارند
... می نهد از این زهید و بعد از چند ...

شود ودرین نامه که شرح آن مجاوید نقلم غسل الله تعالی
الا انه است باب یازدهم و ترن دانستن و سیاه شدن نخال ها از این علت لاو انند
هرکه مینر باشد از هواها برکرد و دخان ک دار خورشهای مخالف پیدا شود
و در دیدن تازه و تندرست می نماید لیکن از جرم ها کرفتن باز می ماند و
مرغان بر دو مفید و ساز وار است علاج دیگر آنکه آب کشنیز را
بکافور و الاچی بزرک صلایه کرده قبل از طعمه مقدار یک مثقال آن در کام
ریزند و در کوشت هم مالیده بدهند بغایت مجرب است الا علاج دیگر آنکه
که بینی او را بسوزن خلانند قطره چند خون باز زرد آب بیرون آید
کفته اند مخلص می باید باب دوازدهم دانستن خوره شدن دهان این علت بیدا
خوره شدن دهان می نامند از سبب خورشها سرد باد انگیز پیدا می شود
علاجش این است که در وقت نخال انداختن بنوک خود اندام
را مخارد و در و نیز میکند اکر در پی علاج این
فی الحال نشود در درون جی آفته فرا دود است
علاج نست که یک مثقال فلفل ... نیم مثقال زعفران
زرد با عسل هر روز صباح و شام بمالند

۱۵

دیگر آنست که آب ترب را با فلفل و دانه زردآلو
و زیره شاهد و تخم نبک را همه برابر سرکه حل کرده بمالد
مجرب گفته اند علاج دیگر آنست اگر پایها تنک نشود بروغن
زرد داغ کنند فی الحال برطرف می شود و گفته اند که
طریق داغ آنست که گرد خوره شده را احاطه او را
خمیر کنند و احتیاط نمایند که بدر نرود باب بیست و نهم در بیان
در بیان خنازیر علتی که در سر باز پیدا می شود آنرا خره می
نامند علاج آنست که هفت دانه مویز را کوفته در ظرفی
انداخته بگذارند که خوب تر شود بعده زیر کرده بگیرند
و آن آب را در آوند ریزند و در بغل و در پای او بمالند
بے خواهند کرد هر علتی که در سر و داغ است بیرون خواهد
مجرب گفته اند اگر این علت از باد و از بلغم است نشانه
اش آنست که دهان خود را اگر کشد و شکر مانند چربی
بیرون می آید علاجش آنست که زنجبیل و مدر حسینی
با روغن اسپ مقدار پسته حبه کرده روز اول سه دانه
روز دوم پنج حبه تا شش روز دو دانه زیاده کرده
دهند اگر دفع شود بغایت خوب و الله بعیش شاک
روغن میداده نخنند و از گوشتهای کبوتر بچه و مرغ
تنک و موسی و دل گاو و گوشت آهو موافق

کفته اند باب چهاردهم در بیان ظوبا خورشیدی یعنی باز این
علت از سبب باد است و در سردی اگر پیدا میشود پس
روغن گوشت بزغاله بدهند بعده سپند و دارچینی و قلقل
را آب ترکرده یکشب ترکرده بدارند و آن آب را در
دهان زنی او بزنند اگر دم کشیده بیرون انداخت فهو المراد
و الا کسی را بفرمایند که بینی او را کمیده دور کند تا سه روز
اینچنین عمل کند مجرب کفته اند باب پانزدهم در بیان
چشم پوشیده داشتن باز این علت را چشم فرود می
یه نامند علاج آنست که آب شب مانده را در چشم باز
زنند اگر دور شد فبها و اگر نه علاج آنست که روغن کلک
در کوشش چکانند دور میگردد و کفته اند علاج دیگر آنست
که رسن در آتش اندازد که خوب سرخ شود بعده در آب
اندازد و سمیت و عفونت او بیرون آید صدف و چاکوتن
بجنته با آب ریحان و کشنیز صلایه کرده تا سه روز نگاه دارد
بعد از آن هر روز دو وقت با بجنته در چشم چکاند زیرا که
بغایت مفید و سودمند کفته اند علاج دیگر آنست که
سنگ سرمه را با آب لیلو صلایه کند بعده بادیان تر و
کشنیز تر و بیخ بنفشه و تخم کدو و تخم خشخاش
نیم کوفته کرده همه را در ظرف سنگی یا سفالی

آب ... چندان آزاد و به همه را بگیر در خود یک مثقال خواه دو مثقال
دو بار جوش تره صاف کند بعده باز جوش تند تا اندکی مانده
نیم گرم در دماغ باید ریز کرد رفته رفته دوم هم کند مخلص می باید بار
تجربه کرده اند علاج دیگر است که سیاه دانه و بنفشه دانه را
با روغن زنجیر همراه کرده خوب جوشانند تا قوام گیرد بعده
روغن کل [illegible] در را جمع کرده شاقهیا ریک زنند و در بینی او چکانند
و تحمل نمایند چون دیدند که بیشتر خود را می جنباند باقی شاف را
یکشنبه چون مزه او در دماغ که رود اخلاط را خواهد راند
بسیار آزموده اند علاج دیگر است که گل ترب و تخم ریحان
و بادیان و شبت سبز و تلخه عکه همه یاب عفونه صلایه کرده
بسیار جوشانند پارچه سر در حر هم جمع کرده در دماغ او ریزند
از راه دماغ و از چشم هر خلطی که باشد بیرون خواهد راند
و مخلص خواهد شد و خواهد یافت بسیار مجرب است و اگر
خلط را از اندر چشم جانور تاخته پاره گیر میشود لا دوا ولا
علاج [illegible] است که جانور را صاف میب زدو مخلط را
می انداز و فایده بخد گفته اند حرزمندان عالم باب
در تعیین طعمه است که جانور را چه وقت باید داد و
طعمه دادن لایق دقایق است باز و سیاه چشم را
شب چنان طعمه دهند که تمام شفقتین بالا باشند

یا نباشد علاج آن صباح اشتها غالب شود بغایت صاف نیکو [illegible] بپرانند
کار زار بکند کرسنه شود و باید اگر کم گوشت باشد یا شکار کامد و در
اندک گوشت کم از تلحیق می باید و مثل جانوران در آن است
کم خورده باشد و خورده بیاشد صباح اندک تلحیق دهند بعد از تحلیل
خیان دهند که نماز خفتن بالا مقدار رسیده باشد یا نباشد بعضی
گفته اند که نیکو شده بهتر است چرا که جانور نازک و لطیف طبع است
باب [illegible] در بیان باز بدکش شدن این از نادانی جانور
دار است که گوشت طبیعا نمیتوانند رسید و نمیدانند که بکدام درجه
نگاه دارد و فصل و خوی جانور را نمی یابد از این سبب نمیتوانند
جانور را راست کردن دیگر جانوران بد فعل نیز می باشند که جانور بد فعل
اکثر اوقات زنده ندهند و نبات سفید یا گوشت همراه نخود دهند
روغن اسب را هم وقت بگوشت کنجشک مالیده دهند قاری آب را
در بغل و پا بمالند بد فعلی را میگذارد و علاج دیگر آنست نمک
کیش و نبات و عنبر هر سه را برابر کرده نگاه دارد و جزی کم گیرد و بچون
او همراه مقدار بادام بخورد از بد فعلی [illegible]
در دوال با کنجشک بندد و بغایت خوش میشود و تداوی کرد در بازی
اغوث میده تر میدهند باب [illegible] در بیان
فربه شدن باز و داشتن گوشتهای که کدام گوشت [illegible]
[illegible] و گوشت [illegible] ان در کیب صحرا [illegible]

یا از دو شفت بزرگ و دانه باشد گرم و سازوار است اگر سرما باشد گرمی تر کرده
دهند نیز موافق است از گوشت مرغان دل و جگر بانجشک معه بران تمام
خوش سال معتدلات گوشت فربه اسب خوز اگر و تیجد
... و مرغ نقادل و فرعادل و کبوتر بچه و خرگوشی و دل و ران گورخر
و موشی و سگ بچه از برای شد زنت نگاه داشتن لعا تر مجرب است

باب نوزدهم در ساده براشیدن جانوران آخر روز براشند که حمام کنجشک
و دو زر نخن بهتر است و در حالت پله نزدیک تر براشند تا او را اگر قفس
نشیند بعد از گرفتن چندان توقف نماید که بر ماز اوکندن کرد بعد از طهر یا
و با نیستا نزدیک اید از گوشت دل و خون او سیر کنند اقل چهل روز
سر باید کرد و یکیک خشت قفس بعد از جانور بدفعل را اصلاح نتوان داد و نه
خوب الدعرمی باید ساخت بعد به مکتب او را بجای که بدین عادت که
بدفعلی کنند معتاد سازند یکیک برسانند تا بدفعلی باز ماند گاهی جانوران
بدفعل و به گوشت از دم غازه گوسفند مقدار بیوند به میزبانم باشد

باب بیستم در بیان صحت و بیماری جانوران، قیمی بدانکه
اگر سفید رو سیاهی نخالص در هاضمه باشد نشانه بیماری او است
و دیواستنی علامت ... است جائی که نرم باشد و در شنبه باز با جانور بماند اگر
بسیار خشک شد علامت صحت است اگر و بر گشته علامت بیماری است مجرب
و گفته اند والله اعلم بالصواب

باب بیست یکم
جانوران بر بی ترتیب ناگواردنی باد ...

یکی شوخ اسفند مرگ خورده دانه خورده سر سر نعت
خشم فراز گرم شکم خوستن آنست تدق خورش افکندن
دم کامش یاد گرفتن یاد نیست نقرص اماس پای
شهم پای یافتن اقلی خاق خاب ناسور نیک زند
اندام تحره تعوه دم یکی کردن گوشت خط یردن از گوشت
باز استادن بال فرو گذاشتن پای فرود نشستن سست پا نیک بودن
سینی بمر مازد یکی کرمازد یکی رخوزه شدن لوزه شدن
حنک بر گوشت بار کردن رعشه بر گور کردن پر ها شکستن
روزی آمدن حنکاک حنک کج کردن می باید که همه را نیک
بداند و یاد کرد تا بمقصود رسد ان شاء الله تعالی **باب**
بیست و دوم در بیان باز تندرست و حیوی قرید نگاه داشتن بدین
طریق در هوای گرم در خانه سرد نگاه دارد و در پیش او دائم الدهر
آب کذارند وجود و باشد که بکار رتنه دائم زنده و همه از
انواع انواع در هوا ار سرد در خانه گرم نهند و در خانه جانور
حنی اندازند اکیلاس و غیره بدن بهتر و حلس را نمد کرند
و طعمه را گرم کرم دهند و سردیها گر از جانب گذرند و تعلیم نها گویان
کون کرفتار نکرد و چنین گفته اند استادان عالم و الله اعلم
باب بیست سوم در مرض تار این علت را
ست باز دود خوردن یا گرد یا خاک خوردن یا از گرد

و کاهیده دادن میشود نشانش آنست که دم خود را می جنباند
علاج آنست که مومیایی را بروغن سوسن در گوشش
چکانند و علاج دیگر آنست که جگر گوسفند را بسوزانند علانند
و تار رسیده را فرمایند که بالای جگرش نشه کند شب نگاه دارند گفته
علی الصباح بدهند اگر نخورد بزور در گلوی او اندازند بسیار
مجرب فرموده اند علاج دیگر آنست که او را بالای بینی داغ
کنند نیکو شود مجرب است علاج دیگر آنست که این کیف داغ
کنند که لیته را شب بسرکه و نمک تر کرده بمانند صباح خشک
کرده داغ کنند بغایت مجرب است گفته اند والله اعلم
باب بیست چهارم در بیان دانستن کرم شکم معلوم کردن
او اینست که همراه بنخال کرم می آید علاج آنست که جگر را
با تلخه گاو آمیخته در سینه باز تا سه روز بمالند مقعد است
علاج دیگر آنست که آب انار ترش را یک گوشت گوسفند تر
کرده بدهند بغایت مفید و سازوار است و اگر علت را سود نشد
گفته اند که حضرت مرحومی نور الله مضجعه در هفته یکبار
آب انار را نمی دادند فواید بسیار فرموده اند علاج دیگر آنست
توت در و فلفل و زنجبیل هر سه برابر کوفته و بیخته
عسل گاو آمیخته معجون ساخته باشد قبل از طعمه علاج
که بخورد سفید را کوفته با عسل ضم کرده

بگوشت همراه دهند بسیار سود است والله اعلم بالصواب

باب بیست پنجم در بیان کم خوردن خورش و آب خوردن بسیار

این علت را اکاهشی می نامند علاجش آنست که گوشت

گوسفند فربه را آب جوش زنند بعده روغن او را صاف

نموده بگیرند و آن روغن را با آب سیب شیرین ضم کرده

بدهند مجرب گفته اند علاج دیگر آنست که شش مثقال روغن

و سه مثقال نخود سفید و سه صد مثقال [illegible] ضم کرده

چهار روز بدهند اول روز کمتر دوم روز زیاده سیوم روز

بیشتر بگوشت بدهند موافق گفته اند والله اعلم بالصواب

باب بیست ششم در بیان اگر باز خورد آب را فی تدوائی

علت را از خویشتن افتادن میگویند علاجش آنست

که دو روز روغن گاو بدهند بعده زبان باز را بیرون

کشیده در سوراخ او چهار قطره نیز تخته بدهند و دیگر

روز دیگر کمتر و سفید را پوست دور کرده مقداری شنگرف

در هم کرده بدهند سودمند گفته اند والله اعلم بالصواب

باب بیست هفتم در باب کردانیدن گوشت [illegible] که مرض لا خورش

افکندن میگویند علاجش آنست سوخته نان را با آب تازه

تر کرده ساعتی بمانند بعد از آن صاف کرده بگوشت گوسفند

تر کرده بدهند و اگر دل فرسن بلند بهتر است علاجش [illegible]

که زنجبیل و سپند هر دو را با عسل دو چندان از دو را حب کرده
بمالند مقدار بستر یکماه بدهند مفید است علاج دیگر آنست
که گوشت را به همراه نیز آب یا گوسفند بدهند سود مند گفته اند
والله اعلم بالصواب **باب بیست ششم** در بیان باد در
کردن بسیار از طرفین این علت را یاد کرفتن می باشند
علاج آنست که تخم تمک و جوائن و آب را کوفته بگوشت
کبوتر یا گنجشک یا موش بدهند مجرب گفته اند علاج دیگر آنست
که فندق و فلفل فاخته را در هم کرده بدهند مجرب است
علاج دیگر آنست که انگور را تر کرده و گوشت آهو را ساعتی
دران گوشت آب گذارند تا آنکه نخود در کشد سه روز بخورانید
یقینست مجربست **باب بیست نهم** در بیان دا الشیق
درد پای و پشت افتادن این علت از آنست که باز و در دست
گیرند یا آرام نمی نشیند و بیطاقتی میکند و پای خود را
سست می ماند علاج آنست که دختر نارسیده
را فرمایند که شاش کند در پشت و پال و روغن را بگوشت
ضم کرده بدهند نیکو مجربست علاج آنست که سنگ
ترا که گرم با لایم گذارند و او را بر داشته دیگر بماند بتکرار
تا سه روز بکنند که مجرب گفته اند علاج آنست
نالی پای است درمیان دو استخوان که در وراد ران

میکویند و در پای آن رگی است باریک تمام نشتر زنند که
خون با زرد آب که می برآید نیکو میشود بملاحظه نماید که تشنج
واقع نشود تا با گنجشه کهنه را مع زردچوب و روغن زرد
یا بروغن زیتون خوب کوفته گذارند که چرک آنرا کشد نیکو
میشود بغایت سود مند و بس روا است بزرگان گفته اند والله
اعلم بالصواب ٥ باب سی در بیان دانستن تعریض و تداوی او
آن نشانه او آنست که پای خود را دایم گذاشتن یا نشست گرفته
بے الیستد اگر دست رساند چشم خود را فراهم میکرد علاجش
آنست که گوشت خرگوره با خون شیر گم کرده بدهد نیکو خواهد شد
علاجش آنست که مغز سر گنجشک را با روغن پنبه دانه تا سه
روز در پای تعریض ببندند بسیار سازوار است گفته اند علاجش
آنست که رگی بر سر ران است آهن باریک که سر او کرد باشد
خوب گرم کرده اول بروغن سریش را انداخته بعده بر رگ
گذارند اگر باین طریق داغ کنند احتیاج بتداوی هم نیست
بغایت مجرب است که حضرت مرحوم روانه مضجعه میکردند
والله اعلم بالصواب باب سی یکم در بیان ستم کردن
پای جانور علاجش آنست که خون ماکیان سیاه را با ضمیمه عربی
و نخود سفید با سفیدی بیضه مرغ ضم کرده با گوشت از
همراه بنده مفید است علاجش آنست که پنبه دانه

باروغن بید انجیر ضم کرده بسته در پای بستم بند مجرب

سبب علاجش آنست که کلوخ سوخته آتش آنرا با نمک

و انجوزه در بستم بند مجرب گفته اند خرد بندان والله عالم

بالصواب باب سی و یکم در بیان دانستن درد شوم این علت

درده کر پیدا میشود لیغنی در ایشان وقتی که طعمه لوزده می

اندازند و در طعمه گرفتن بیکد کر تلاش کرده ناخن پرساشند

شوح می بند اگر فربه است چندان زیان ندارد و هر گاه که

لاغر میشود بسیار ضرر میکند چرا که زرد آب جمیع میشود و

جای بیرون رفتن ندارد اگر روغن نرگسی بگوشت همراه بدهند

شاید که سرکرده بیرون آید والله عالم بالصواب باب سی و دوم

دربیان طعمه ناخوردن و رغبت ناکردن این علت را بهم می

رسد از نادانی جانور دار است که دست راخوب پاک

ناکرده طعمه میدهد او حال دار دحال میشود و این علت از ان

سبب پیدا میشود علاجش آنست که گوشت اسپ را آب

انار رس بید هند خلاطی پیدا میشود که بسته باشد بیرون می

آید و صاف میشود علاجش آنست که زنجبیل و دال چینی

تخم نبک با روغن گاو ضم کرده کوفته با عسل حب ساخته

بسته دهند مفید است تا بار گوشت کبوتر کنجشک تا

سه روز چنین کند به خواهد شد و علاجش دیگر است

که جواین و تخم بنک بار عرق بسته دهند مقدست جشن آنست که اول کوشت بس کمتر دهند تا شراب کهنه اگر بسیار پر زور باشد پاره آب ضم کرده قطره چند در کام او چکانند بریزند هر اخلاط که باشند همه را بیرون انداخته صاف میکرداند والله عالم بالصواب باب بست و چهارم

در بیان آنکه طعمه را تحلیل تا بیرون و شباروز نگاه داشتن و نتواند برکرداندن و روز دیگر تحلیل بیرون این علت را برمیکویند علاجش آنست که پرکاله کوشت را با فرنیشم محکم بندند و کوشت را در کام او بزور اندازند بگذارند که کوشت را ته کرد و بعده از فرنیشم را آهسته آهسته بکشند تمام کوشت را قی کرده خواهد آمد آن روز باد با و چیزی ندهند و روز دیگر کوشت را نماید اگر رغبت تمام کند اندک کوشت بدهند و اگر خوب میل نکند آن روز مقدار یک دام نبات مصری را اول خرد و ها ن اندازند در روی و مهای برطرف شود آنگاه بدهان جانور اندازند و در پیش او آب گذارد و روز دیگر بکوشت گنجشک یا موش بدهند کمتر چنین گفته اند والله عالم بالصواب باب بست و پنجم

در بیان برباد شدن باز این علت را احناق حار گویند از عبدالله روایت کنند که گاه گاه از درد

ظاهر میشود علاجش آنست که کبوتر را در دهان کبوتر بچه چند آن

که بیهوش گردد بعد ازان ... جانور زنده اندازند که جانور آن مراد

خود بخورد ولیکن از پرواز استخوان نگاهدارند که مفرات علاجش

آنست که گل قند را بگلاب سوده بآن خوب حل کنند و بدو این

بادام بدهند بغایت مجرب است گفته اند و این علت ازان پیدا شود

که چیزهای که در واقع باد باشند بمند بدهند و دیگر او جانکه میشود نمیدانند

ازان سبب گرفتار بعلت گوناگون میشود گفته اند والله اعلم

بالصواب باب ششم بر آمدن جا رسید این علت را بر آمدن بواسیر

نامند از سبب خورانیدن طعمه ... روا از دور تحکمش پرانیدن نزدیک

بدست افشانده زدن میشود علاجش آنست که گل ارمنی

و گل ابرین و مومیایی را بگوشت کبوتر بچه با موش ضم کرده

بدهند مقعدش را بروغن سمن یا فندق یا روغن گل چرب کنند

بغایت مفید است علاج دیگر آنست که گل سرخ و گل انار را کوفته

و بیخته در مقعد او بپاشند تا سه روز بکنند مجرب گفته اند

باب هفتم در بیان سخت شدن اندام جانوران این علت آنست

که جانور اندام خود ... نتواند و اندام را بیمار دارد و اگر ... بسخت کنند

شرر منوده یا میرساند علاجش آنست که روغن گاو بند دواء حرب

نیک خواهد شد علاجش آنست که گندم نوشادر و هلیله زرد و

سفیدان سفید و نخود همه را برابر کوفته و بیخته با روغن گاو شب در

خمیر راست کرده بمانند هر روز صباح و شبانگاه بر آن شافه آسمانی

و را او در نشیب دلند و ملحه کمنت نمایند تا از محل شود دیده بد

راست از بند به شود و علاجش آنست که گوشت را بروغن

بادام بالیده بدهند اگر روغن بادام نباشد پس روغن پسته یا

زرد بغایت مفید و سود مند گفته اند علاجش آنست که چهار مثقال

زرکف زرد دو مثقال سماق گلخن یا ترانجبین نشاف کرده ... روز

مد متعهد حیانور فرستند بغایت آزموده شده است والله اعلم

بالصواب **باب سی‌ام** در بیان دانستن علت انجیره که در

بینی آدم باشد و سهلا گویند در شکم باز متعدد بیضه کبوتر شود

لیکن نشانش آنست که اگر دست رسانند مضطرب شود و ولد

چشمش اندک آب ظاهر شود و طعمه خوب تحلیل بر دلکه

از گوشت با نخالی همراه می آید علاجش آنست که نشکر طرزه

را کوفته همراه دلانند هر وقت که چیزی گرانند نخو...

چون ... بهم رسد ... علاجش آنست که ... پوست ... بر روی شمع ... و
انبجه در کنو او انداز ... رو ... اند والله اعلم بالصواب باب
نهم در بیان دانستن نفوه شدن بارث ... آنست که سر خود را بالا کرده
می جنباند و گردن او بی حرکت میشود بال و دم را بجانب ... و اسپ باد
باین علت گرفتار میگردد علاجش آنست که بیک جای در زمین چوقبر می باید
کاوفت و چوب تاک را می باید سوخت چون بسیار گرم شود شراب کهنه بر گرم
ریزد و در لفب آن جانور را بدارد اسپ ... کنند و ملاحظه نماید بار دیگر
علاجش آنست که عود خام و زنجبیل و قرنفل و نمک رومی و مشک همراه کرده بکوبند
کبوتر و موش بدهند این علت در هوای سرد خشک بیشتر میشود والله اعلم بالصواب
باب چهلم در بیان کج کردن دم این علت را کج کردن دم نامیده اند ... بسیار
سر دنامخالف بید امیشود ... آنست که وقت خوردن طعمه دم خود را
کج میدارد و بلغم طور چرغی می آید دایما علاجش آنست ... ابرمین و تخم
... را ضم کرده بگوشت مخلوط ساخته بدهند مجرب کرده اند علاجش آنست
... چهار مغز ... روغن ... ضم کرده بدهند ... را دو روز
... والله اعلم بالصواب باب چهل یکم در بیان گوشت را خطا ... این علت از ان
جرغ ناخوش میگردد و بافعال ... میکنند از این سبب ...

کنید و درهم با زهر خواه که … طعمه مرده وار یک آب …

و با آن سوراخ که آب میرود هیچ غرار … دن جاری شد و وقت طعمه … حساب می …

این اگر علت بجانور نوبید منبود … علاجش آنست که سر خود را دایم می … بند

و دماغ خود را قبح قبح کرده میکند علاجش آنست که آب گرم در دهان او می ریزد

ریخت و سرش را بنشیب باید هشت که روکند و قبح کرده مخلص باید علاجش آنست

که موی سیاه چند را با آب ترکرده و ساعتی بگذرد خوب تر شود بعده زیر

آب او را در دهان و پای او بالند می کند و منبود علاجش آنست که آب انگور

انور را با ملحه عکه در دماغ او ریخته مکث نماید و همه را قی کرده خواهد یافت

الله واللّه عالم بالصواب باب چهل و چهارم در بیان آنکه طعمه را خوب تحلیل نا کردن

و میل تمام نا نمودن … علاجش نماید … این علت را …

می باشد از دو سبب منبود اول آنکه طعمه را خوب نرم کرده میدهند جانور دار را

باید دست کشی نکرده و خود ملاحظه نماید و اگر ته پاک کرده است از دهان طعمه

و الا مکث نماید یعنی لطف نماید تا پاک کرده و دیگر اگر لولک فربه می دارند

و گوشت را نمی کشند و نمی رانند خلط و بلغم جمع منبود رفته رفته فرو

و نیک علاجش آنست که اسک باید رانند و حصه …

بشد چند مرتبه پرانند در نشیب و آب گرا زند تا خلط

و اشتها از ان برود دوا است دل بدهند ماکیان نیمبرشت
علاج خنثی آنست که قدری قرنفل و دارچینی و بسباسه بکوبند و در رگ کوفته
بروغن بادام یا روغن لسپ همراه کرده بدهند مجرب است دیگر علاج آنست که زعفران
و زنجبیل را نیم کوب کرده در ظرف انداخته در ساعتی که تشنه شود صاف کرده
صباح در دهان حیوانات بریزند و سودمند گفته اند دیگر علاج آنست که موبر سرخ و فرز
اثر کرده اب او را در دهان بار باید ریخت استادان چنین گفته اند والله اعلم بالصواب

باب پنجم در بیان سست گرفتن بال این علت را ابال فروهشتن می نامند از جهت
غلبه خون و باد است علاج خنثی آنست که رگی در استخوان باریک است آن استخوان
را جوهر برادر مکوبند آن رگ را بسوزن می باید خلانید و قطره خون چند می گیرند
نیک میشود گفته اند اگر غلبه باد باشد زنجبیل و تخم نیک و بادیان اندک
پخته کهنه ضم کرده خوب کوفته بگوشت کوشند بر مالید بدهند لعاب مقعد گفته اند
والله اعلم بالصواب

باب ششم در بیان سست گرفتن پای از جهت میشود
اول آنکه بسیار مبتلا شود که رگ استخوان از ران می باید زرد آب جمع میگردد اگر
زخم اگر فی الحال در پی دارو نشود لا دوا میشود ناخن او فصد و روز کنند
ناخن کشند نیک میشود دیگر علاج خنثی آنست پیر و ملح کاد در نیف
کرده کوفته اندک نمک ضم کرده تا که گرم در پا جا بنشود بندند

کند از رنگ ... روز ... اطعو ... است و ... بدهند

باشد خواهد کشید بهر حالت که دهند کفتر والله اعلم بالصواب باب چهل و پنجم در بیان کردن

کردن بسیار زعلاج انست که قدری سیرکه بکوشت همراه بدهند مجرب است دیگر علاج

انست که قدری مشک بار روغن کاو بدهند دیگر فربا دمیکنند اسهال کفته اند

والله عالم بالصواب باب چهل ششم در بیان سست شدن باز علاج انست که فقارا

ترکفته جا بجا در پرهای او بمالند که هوا نرخواهد شد دیگر علاج انست که مورچه را بهم

خوایند درمیان پر بمالند بر طرف خواهد شد و هاشم اعرابی در بازنامه کفته است

که باب تیر کرم بشویند بشهبا میرود والله عالم بالصواب باب چهل هفتم در بیان

سرمازدگی باز علاج انست که قرنفل و زنجبیل و قربر و سفیدان سفید و عود

همه را کوفته و بخته بروغن است ضم کفته نکاه دارند هرکاه که سرمازدن بروتر بخوان

البون بخورانند اکر صحرا برند بکوشت مرغ باکبوتر بچه بدهند و دیکر سرما کارد

نخواهد کرد دیکر علاج انست که سعد ابن الهزار ابن صفت است از ... نوشته اند

که در بازنامه خود نوشته است هیچ باز هشتم و در سرما دایم شکار میکردم سک جانور را

کوشت سک بچه دادم او درست و آن جانور را ندادم تلف کشته لفره

سک بچه نعابت از جهت سرما مفید والله اعلم بالصواب

در بیان سرمازدگی باز علاج انست که درخور مقدار نخود

باب پنجاهم

باب پنجاه یکم

باب پنجاه دوم

... مجرب است علاجش آنست که ... بر ... در گوشت ... کوفته و پخته و ...
و ... شیر ... بدهند تا سه روز در خانه تاریک بند دارند ... خواهد شد والله عالم
بالصواب باب پنجاهم در بیان گوشت را نخورد که لقوه دارد ... و در آن
روز ... بردن چون طعمه را از حد زیاده میدهند جانور کم خورد کم زور باشد مرض
گرفتار میشود و در هر شکار ... حالت جانور دیده در خور آدمی باید داد
علاجش آنست که یک مثقال ... و نیم مثقال ... و مویز و نیم مثقال تخم ترب و نیم
مثقال ... و یک مثقال عود خام همه را کوفته و پخته هر روز مقدار یک دانه با روغن
... صنم کفه بدهند قوت خاصه و قوت ... میشود و کفه ... والله عالم بالصواب
باب پنجاه یکم در بیان خون شدن بال باز علاجش آنست که سرکه ... و
... یا آهن بر چوبه بندند و ... مجرب است علاجش آنست که ...
... و تخم ... و مویز و اندک زنگار ... در روغن ... مرهم
کفه در بال ... ازان خون ... و ... را ... شده الاسد بندند
مجرب است علاجش آنست که ... نمک و سرکه ... و تداوی ... خشک باشند
... مفید کفه ... والله عالم بالصواب باب پنجاه دوم در بیان ... کنش
علاجش آنست که ناخن را گرم کرده در ناخن جانور ... میشود
علاجش آنست که ... [illegible]

آنکه روغن گرم کنند اول ناخن جانور را در روغن اندازند بعد از آن چکیده

کرم کرم بدارند و رسیت بسازند تجربه فرموده اند والله عالم بالصواب

باب پنجاه سیوم در بیان آنکه ناخن میشکنند یا بر اینند آنکه چگونه عمل کنند

علاجش آنست که روغن زیت چرب کرده در جایش گذارند و ببندند در

و بجای اصلی خود قرار میگیرد و اگر رگ او شکسته باشد یعنی هیچ رو علاجش

که تبر و روغن سفید را بر روی او بمالند هیچ خلل نشود مضبوط میشود والله عالم بالصواب

باب پنجاه چهارم در بیان خوره شدن چنگال یا زخم شده را الصالون چند

بشویند از و خون طاهر شود گل لیمون و گل انار را کوفته باشند چند مرتبه

انجیس بکنند نیک میشود و گفته اند علاجش آنست که یا نمک آب آمیخته زرد کرده بمالند

گفته میشود والله عالم بالصواب باب پنجاه پنجم در بیان کیجه راندن یا

سبب قرحه بسیار دهان سوراخ مضبوط میشود از آن آلت و لوک

گوشت جانور میکشند همه را استخوان گرفته والله عالم بالصواب برای قوت

می آید اگر محکم گرفته در دهان سوراخ نهند شکسته خواهد یافت و اگر

نایاب باشد کشنده همه را استخوان گرفته والله عالم بالصواب باب

در بیان دانستن و انبوهی جانور را خوش خوش [illegible]

بر [illegible] بمالند [illegible] فرموده اند علاجش آنست که ترا [illegible]

باب پنجاه سیوم

باب پنجاه چهارم

باب پنجاه پنجم

بادامی یکمن خوب بسازند و دو مثقال زنجبیل و دو مثقال نبات سفید و [illegible] و فلوس

و نخود سوده را در گلوسپ بیزند و مجالس عود و مشک همه را برابر کوفته و آب انار

23 پنج مثقال با یکدیگر ضم کنند حبه ها ساخته نگاه دارند هر گاه [illegible] البسول سکر دانند

مقدار بادام بخورند و گوشت او بدهند این تداوی را بسیار آزموده‌اند دوا علاج جنس الست

که فارسی سبب و مغز کنجک بار بوزخانه و عود خام خوب کوفته بگوشت دهند مقدار

علاج جنس الست که آب انارین پنج مثقال و آب جوز ده مثقال و سه مثقال

نمک کشش و مشک قدری و زعفران و عنبر لکان مثقال کوفته بار و عن [illegible] است

حبه ها سازند و بمانند وقتی که زنبه مبدهند و همراه بخورانند لعات مفید است

والله عالم بالصواب. باب پنجاه ششم در بیان وقت براندن پرواز این جهت

منبود اول آنکه فربه لکان هر آتش و شهباد است کشته با کردن و هر گوشت را اندر آتش

وتر اورا پاک نا کنه و در دباد مخالف و پراندن از بلند هر که آتش در

می گشند و بالا باد را کوفته نا انداختن و هوای گرم پراندن واجب بعضی

دورامکنداند و عادت احسن میکنند و دیگر جانوری را در درخت نشستن برکت

و دیگر هر بازی هم طلبد حساب شده باری بخوره حبس فرموده‌اند والله عالم

باب پنجاه هفتم در بیان دلستی زنگوله بستن بدانکه مار انهرو

جانور زنگوله می بندند و مردم [illegible] و حرکات [illegible] می بندند

[illegible]

بر هر جانور که آمده اند اما آنکه در پای می بندند بهتر گفته اند بر آنکه او را علاج خلاص شود

در تر مرود استادان عالم چنین گفته اند والله عالم بالصواب. باب نهم در بیان

شناختن و آموختن شونقار در لوره مثل ایتالگو است طریق شناختن او آن است

که در پای او گوشت بدارند اگر یک پای گرفت شونقار است و اگر بهر دو

پای گرفت بداند که چرغ است و دیگر طور شناختن او آن است که در

آب و منج بدارند اگر فی الواقع ایالک که اخص قوت بداند که شونقار است و اگر منج

بداند که ایتالگو است دیگر علاج شناختن آن است که چشمان شونقار زرد و

زنگ و سیاه است کوتاه از چشم او آب چرغ مترشح و دیگر در وقتی که

باشند اگر کسی رم نکند بر و اندازد در وقتی که بیرون کبک با حمل با

در پای او بدارند اگر گرفته تواند ضرر و زحمت نرساند شونقار است اگر

یا خورد بداند که چرغ است اگر تمام شب گرفته نشست این عمل شونقار است در

شب قبچاق و ... ان آفاق چنین دیده اند که حلب با کبک با طور دیگر

راشتهای در ته پای گرفته می نشیند و علی الصباح او می کند و مرغان از و

بنشیند شب شد در نشست گاه او خلیل حلب طور در جوار

میکرد انهار المنکر و دیگر خود مرحومی لطف خان انار الله برهانه

دشت قبچاق گذاشته از حوادث ایام فرجام با برادران

و نظر لوقه اکر ... در بار کاه کیتی پناه بادشاه جهان آمد چند عالی کبوتر
و بے الفقرا ذ الالقر بارا با عزیز جد خان عبد اللطیف خان بهادر غازی لقا الله
بر اه و جلب انجه منتواه روزے بقر بیے چنین لقر کفه بعرض رسانید چنانچه داں
دراں جنگل و کوهستار خیان دیده اند از طور هائے مذکور شد هر یکے را یک
نوبت در یک بار گرفته می‌کشند احسن شولقار است او بزرگ گردن
ستر دراز می باید و منقار را بالا کرده و نول بزرگ و پرها چشم در سینه وکتف
کشاده و شهپر دراز و باریک رنگ خطهائے یکی و اندام ده نر زانو نیز باشد
انهمه رنگها دیگر است و در پر دوش بزور و پر خورد و از دو خصم می باید
طریق را آموختن شولقار شاهین و بحری و چرغ توتوم طلبے را اسیر گرفته
میے درآورده و حالا درین زمانها شولق را گرفته میے درآورند والله اعلم
عالم بالصواب باب پنجاهم در بیان دانستن توتوم طلبه و صفت آن
بدانکه سر او خورد و سطر گردن است و چشم کتف سینه و سوراخ بینی فراخ و
شهپر هائے دراز و پرهای سینه تنک و ریزه سینه خطهائے درشت و یکی است
... کشاده و دراز دم و پایے کوتاه گرد اندام و پر خورد او خصم و چشمها
کوتاه تر شیخ میکنند اگر چشم مطلق جانوران باید کیفیت است لعا...
... گفته اند و بهترین رنگها تجربه شده گفته اند الله اعلم

[illegible]

باب ششم در بیان دانستن انواع درستی شاهین و آنچه زیرکی و شغل ایشان است

و تعریف آن بچه کیفیت است بدانکه پنج شش انواع است اول بحری لاچین

دوم رودایی لاچین سیوم ترکی لاچین چهارم ایکنه لاچین پنجم کوهی لاچین

بدانکه بهترین بحری شاهین است که ایشان سیاه پشت و سفید رنگ

سینه مایل بزردی یا بسرخی باشد احسن و الطف او است گردن و شهپرهای دراز

سینه و کتف و چشم باکشاده و زنگهار خط و ناخن مشکین و سوی دم سرخ و پا زرد

باید و رانها و پایها و دم سبز او درشت می باید بر خورد رو خصم اینچنین شاهین

در کنار دریاها بزرگ فرخوب عود آشیان داده گفته اند و این شاهین را

عرف بحری میگردد در اصطلاح این طایفه علیه اکثر است آنرا میگویند و در گرفتن

الیوون کوشش بسیار و سعی تمام میکند جانور را خط و تماشا است و جانور

دار را می باید که گوشت جانور را داند که این بکدام گوشت در قید است

و میگردد دران نوع نگاه دارد بعضی جانور در فربهی و بعضی در اعتدال خوب میگردد

جانوردار آنست که خوب دست کشی نماید پاکیزه و فربه نگاه دارد و این شغل از

زنان شاهین نقل میکنند تا جانوردار دست بدانسته این حال میکند

اگر جهل است دست هر یک مرا جهل باز بگردد نشستن شاید در حکم و

عضو را بمقدار مات است که چند شاهین را بگیرند و دا

و پس چون خوشخوی بود خوش فعل مثل چون شرح آن هر سه بالا [illegible] دوم
ناخن [illegible] الست که شرح فام و تو فام و با کل بادام و پر پای و به حال دارند
اخش گفته اند سر خورد کردن و شهپر دراز و سینه و کتف و چشمها سیاه
و بوراخ بینی کشاده و شهپرهای دراز و پرهای سینه و پشت باریک
و دراز و ریزه پر می باید و گرد اندام و پرو زن و بسیار خور و زود خصم و دم
پای کوتاه و ران و بتر بزرگ [illegible] گفته اند سیوم ترکی لاجین آنست که هم
اندام او سرخ [illegible] انچنین [illegible] گفته اند و میگویند که با عزت و همت و
و تیز پر و حقوق خوشخوی و نیک فعل زود کش بی وفا دار است و سرخ فام
لاجین سر خورد کردن درشت و دراز شهپرهای دراز سینه و کتف تنگ و ریزه
پر و رنگها خط باریک و رنگین می باید و لکای [illegible] پای و دم کوتاه و پرخور و زود خصم
انچنین [illegible] لاجین نهایت قبول طبع و لطیف گفته اند چهارم آنکه لاجین الست
ابو [illegible] اندام و گل اندام و بعضی سیاه پشت و سینه سرخ بزرگ سر و سینه
و کتف چشمهای سیاه [illegible] و می باید و دم کوتاه و گردن و شهپرهای دراز
[illegible] اخ بینی گرد و فراخ [illegible] قوی بزرگ و [illegible] و کشاده عین و پر جهای دهان
و ران گفته اند پنجم کوهی لاجین بزرگ سر بزرگ اندام دراز خانه
[illegible] شم و شهپرهای دراز سینه و کتف [illegible] تنگ [illegible] درشت

وران سر ... باشد و دم کوتاه انچنین مانک برزر باشد انواع دیگر او

است اگرچه حقوق او نیز بر است اما گریز بازی وی وفا ... والله

رنگش شاهین میانه باشد و آن آنچنین را تعریف ... سرخ و بگ ... خوب

اندام سینه دراز و کتف و چشمهای کشاده و تنها ورگها درشت و دراز

باریک و دراز ران و بیرون رانوها درشت برپای ... و سینه تنگ و باریک

می باید و پنجها دراز و کشاده در بر خشن پرورده و به پهلوی نزدیک برخوردار

خصم می باید گفته اند و انواع شاهین بسیار است ...

را خوش گفته اند والله عالم بالصواب باب ششم در بیان ... کردن

شاهین و طریق داشتن آنست چند شب بیدار خواب او را ندهند و

باید کرد و ... او را باید گرفت یعنی خارش ... دست کشی ...

چند روز که ارام شد کلاه او را برداشته مرغ گیران ... که او را

که بر پای او بگیرند و طریق احتیاط ... شد و ... او را نیز

هر روز بدین طریق مرغ گیرانند ... و گوشت ... بهیان مرغ اندک

طلب کنند سیر کنند تا به ... رسد ان هر روز مرغ گیرانید ... خون و دل داده

در تر طلب نمایند بر همین منوال باو ... طلبید و سیر کنند

طلب ... کنند ... یا مرغ ... ال باز گفته اند ...

طلب کنند کبوتر آواز مرغابی بر سر بام برشند اگر بدوان [illegible] یک سینه
نکنند صلا و اولعاب را سس منشود بعده جانور ریزه کرد آنند هر چند ریزه
بسیار لب رسید اگر کرد آنند تا متعاد تا با جانوران کلان اوج خوب گرفتن گرفت
در آخر روز پرانند اگر بگردم زده شوند و چنان سعی کنند در اول
البته بگرد و در کبوتر دیده پرانند خطا نکند چون بگرد یک سیر کنند
که دلیر سرگرم شود و اگر خواهند معرکه گرد شود یک یک یا چهل بار سیر کنند
و گاه گاه یک کبوتر اندازند تا حمله او راست شود گفته اند والله عالم بالصواب
باب بستم چهارم در بیان تولک نشاندن شاهین باید آنکه در تولک جا که باردار
داماته در شاهین سنگ ریزه اندازند و یکطرف سبزه برگ یا جو لگارند
کاهی از وبه خورد طعمه و صاف دل جانور گفته اند و دایم گوشت بالوان
بالوان میباید داد و از هر جنس جانور زنده در پیش او اندازد اما زنگلا
ممنوع است اگر در خانه می نشاندمی باید اگر باد شمال را اهی چشمه
و خانه را دایم پاک دارند و تعاهد آنرا تازه گذارند و در بالای بام کم احتیاج
دان نشسته شاهین خرد یک برود و ندارد در تولک بار میدهند بالایی کور
نشت بدهند و بعد از تولک فربه بردارند چند گوشت آب داده بدهند
برقرار باشد بدو وقت سرد باشد [illegible] دانه [illegible] بدهند

روغن در بینی هذا چکید تا جانب حرارت است که گفته اند والله عالم بالصواب باب

شصت سیوم در بیان دانستن امراض شاهین و چرخ بدانکه چرخ را اگر امتلا بود گفته

علتی است که در روز شاهین است باید که روز فصیلت یک گوشت میدهند تا در رود صاف شود

ساعتی در آفتاب بسته در پیش او آب سرد گذارند اگر هوای گرم است ایشان

گذارند که از آن خورده علت ها را میراند و بحال خود می آید و در علت ها دهم

و خوره نجر آن مثل علاج باز است گفته اند والله عالم بالصواب باب شصت

چهارم در بیان انواع چرخ بدانکه چرخ ازده نوع است و لطف او در اینها منزع

گفته آید اول سرخ سیاه چشم دوم سفید سیاه سیوم الاجتن چهارم لور پنجم کوره

ششم سیاه هان ورزد اندام هفتم سیاه هشتم سیاه شیر نهم سیاه

بران سعدی دهم سفید لوریا زدهم زرد سرباک و ران سیاه چرخ ازدهم سفید

سرد لور اندام اینچنین فرق گفته اند استادان عالم والله عالم بالصواب

باب شصت پنجم در بیان شناختن رنگ ها که کدام رنگ چرخ اصل او است و

در میان رنگها هفت رنگ ها را اسعد ابن الحزر در بازنامه خویش گفته اند چرخ

سرخ هشتم باز را از سر کوت خلاص گفته تعین شد چرخ سیاه و چرخ الاجتم

سیاه سینه نهان زرد تن لور کوره آماش سرخ تن زرد ابلق

را از سر ابران [illegible] شده اند اول چرخ سفید چشم سیاه

در بیان ... سفید روی چهار سیاه سر جسیم فاسق ... بلغ آدران العجلین العرف

... آنرا بنوداشت که این هفت گفته شد قوی هیکل درشت اندام و خورده سر ابلق

برونک بیک بر گردن شهپر های دراز و پنجها دراز چشم و سینه و کتف کشاده ران

و بیرانو درشت کرد اندام پرورش بالای دم خال و پای دم کوتاه برخورده

خصم و چالاک چه باندازه آنچنین گفته اند والله عالم بالصواب باب ششم

در بیان کنار کردن چرخ چه پرداخته دست کشی کردن او برام خوش

چند شب سامی کلاه او گرفته بیدار چون دار بر لفت تمام کردد چرخ و شکفید

بزرگ را در ته پای او انداز بر فریاد کنانند که او از مرغ بالا بطر بی احسن

بشناسد از گوشت و چون او که از برا خون نخورد سیر نشود روز دیگر بر همین

منوال چرخ وحش را اگر انداز خون و گوشت او را اندک خورانند و طلب

گفته سیر کند و روز دیگر بطلبید چون بطلب رسید ابریسمان بر آن چرخ بطلبید بعد از

آمدن دال و پای را اسپهان بکشند و بالای سر چرخ بی ملال کرد و دو کاه

لک پای را ... اند از برطرف با ظرف مکنشه باشند ... و قطعا

ره جای دیگر نشند و جانور دار قطره کند جانور را آزار بر او

... می باید دیگر دو سر شته عاشق دیگران دلربا باشند بدین منوال

در ... او بدار بر اکر فت ... پایه کار زره

در سوخ بچی بر کوشه بسته بسیس قرار بالا کرد اسند باه

جند مرتبه بر همنوال که کرفت بصحرای بعد بر آرند و سعی نما کرد

یک دو خوش خوی شود بعنی کفته اند جنی بکرد جند بار بکرار بکر بیر کنند ابو

تراز لوی خوبعد انر اکر در اوایل حال بکلال رجوع بمیکند تر قلبی بسیار

و بی ملال اندانه و جنی ریزه کر خورشد و کوشت او را اندک بکشند

خوب قت ق دهند یعنی سازند بار کار یا یکباس بشو ن کلان اندازه

بی خطا خواهد کرفت و الله عالم بالصواب باب بیست هفتم در بیان کردن

جرغ انسانی خواه پروازی خواه کبکل بدانکه جرا غ انکه لعابت لطف و فرمان

بردار جانور لیست بهر طریق که پرورش میکند لعابت خوب بکار می اید

جانور نهایت باغرت و همت و الفت کرنده لیست طریق طلب کردن

پرواز به مذکور شده اکر آهو کر میکند اول سه روز خرکوش را دوانیده

سر کند بعده اهو بچه را اکر اسند هر روز در رفته روز دیکر جه اندوه کرانند

جون اهو بچه را خوب کرفتن کرفت اهو بزرک را با و پیدا دهند و

بتکرار سیر کنند جون کمال رسد بعده بیرون پر آرند تا بمقصود رسد

والله اعلم بالصواب باب بیست هشتم در بیان دانستن بیمار

شدن کردن بدانکه اکر بیمار است به او در هیه

... شسته بسته می اندازند و هم را انداختن نه تواند و گاه زیر آید
خورد و بلغم باشد جزها می اندازند و چنین درد شست که مگر بند چشمها خود را بلحظه
می پوشند شناختن آنست که از بد کردن سر او نشیب دار تر و بار درست باشند
اگر هر باره هم خود را جنبانند بدان که شدیدست و صحیح البابست و اگر بالا
از سه چهار بار جنبانند بد باشد که بیمارست پس علاج آنست که تلخه گاو بر
با مشک بدهند مجربست که نیکو خواهد شد علاج دیگر آنست که زنجبیل و دو
حبه و موریح سفید سفید و هلیله و نبات همه را کوفته و بخته با گوشت همراه کرده بدهند
نهایت سازوار گفته اند علاج دیگر آنست که چند موی زر سیاه و تخم بالوره و عقرقرحا
همه را نیک کوفته در آب اندازند یکبار از سر باز مزه برآید بعد آب او صاف کرده در
گلوی چرغ بریزند نیک مشهور گفته اند و اگر بند خورد بیفتد که در حلق دان او بسیار
بیفتد از آهن چنگک باریک کنند و سر چنگک را در آن با پنجه در گلوی او اندازند
و آهن را دراز کرده بند را بیرون کشند اگر بسیار دان رفته باشد از جای بالا
و به مقدار هر انگشت پاره کرده بند را بگیرند و احتیاط نمایند که هر جایی که زخم
شده باشد از آن بآب گرم شسته هر زرد زر ابر هم خسته دایم روغن بمالند
شود والله عالم بالصواب **باب نهم** در بیان آنکه کرم در شکم
آنکه اگر جملت ایشان است از گوشتها لاغر و پر مهره ناده

و احتیاط

نفعه [illegible] علاجش آنست که روز بروز ترنج ممنوع و بالیمون [illegible] باب
که آمله را کوفته ترکرده شب [illegible] بدارند و صباح اندک نمک در آن آمیخته بدهند و
دادر آب ابتهار کنند تا سه روز بخورانند مجرب گفته اند دیگر علاجش آنست که ماش
علکه نمک از سه یکشبانه روز ترکرده بعد آب ابتهار اصاف کرده
گوشت را در آن انداخته ساعتی کرده آش بدهند مفید گفته اند دیگر علاجش آنست
که گوشت را در شراب ترکرده بدهند مجرب گفته اند والله عالم بالصواب باب سفر [illegible]
در بیان سرمازدگی جرح علاجش آنست که هر جا که آب را بلند میل میکنند
چون در آب گیرا شدند بسیار منجمد و آب باری میکنند علاجش آنست که موبر
سرخ و دارچینی و الاجی را کوفته و ترکرده و گوشت را در آن آب انداخته بدهند
نمک ممنوع علاج دیگر آنست که مشکه و زنجبیل و آب [illegible] روا اند [illegible] کرده
صباح مقدار یک دام بدهند بعد از آن طعمه بدهند مفید است علاجش دیگر آنست
که مقدار نخود کافور چند الاجی بگوشت کاو ضم کرده بدهند بسیار وارد است
علاجش دیگر آنست که بات ششمبر گوشت را ترکرده بدهند لعاب مقدار
علاجش دیگر آنست که [illegible] تاک [illegible] برابر پان آب گوشت را [illegible]
بدهند مجرب گفته اند والله عالم بالصواب باب جفا دیگر
[illegible] علاجش آنست که دائم از چشم [illegible] آب [illegible]

در آب باشد سفید مع نصفه و بازرد می‌اندازد ... اناراحن کمو بغرو محلب

منبر می‌اندازد علاجش آنست که درد ... ن کیته بچه چند ان شراب ریزند

بحلق بخوراند و لعاب اسرار مفید است دیگر علاجش آنست کشمش افیا وغد

و بادیان و تخم تنک و زغیر همه را کوفته در چشم خوب کفه سه روز بش از طعمه

ادویه بدهند گنجشک و یا کبوتر بچه و یا اسپ دالقه باشند مجرب است دیگر

علاجش آنست که پودنه و تخم تنک و جوابن در چشم کوفته بکوبند بدهند لعاب

است و بسیار دارست گفته‌اند باب هفتادم در بیان شستن پای جرغ بندند

مجرب است دیگر علاجش آنست که کلوخ را در آتش اندازد خوب سرخ شود کوفته

و نمک آب انداخته در پای جرغ بندند مجرب است دیگر علاجش آنست که از زند جوبه

و نمک و گل سرخ و جلدان و روغن زرد همه را آمیخته در پای شستم کفه بندند

و از سر ناخن کنار درا و ایک خون بگیرند که برطرف شود والله عالم بالصواب باب

هفتاد و یکم در بیان باشه بیک و برشناختن بدانکه باشه از جانوران دیگر

او لغایت لطف و بر شوق نازک طبع و با غیرت و بر تو است امرک

لت بدن او چشم بازدارد و صفت از کهای باشه سرخ رنگ و زرد

و کلف دام و تند و سیر سیاه است و مشکین بدنعلی دارد اما

سر است و عزیزی در صفت باشه منبع باشند و باشه

بایسته باید که آتش تیز بود دم کوتاه کنند تا بر شند بهر یکی نخوت

انجبین با آب نیز خوش باشد و بر پای سینه باید رنگ فی ریزه و نمک و روغن خطمی زیتون

می باید کفته آید و شقوه الکار و شبرجا به و بر خود و زر بخالی و در ابدان می باید

کفته اند خرد مندان عالم والله عالم بالصواب باب هفتاد چهارم در اسپس دم بریده شدن

باشد بدانکه از آن سبب میشود که در جایی که می بندند و دم می رسد و با باد کو شستی

که خبر کنی نه خاک کرده بداده باشند و با گوشت کام میدهند از آن باشد علت

گرفتار میکرد علاجش آنست که میان سر دشتی او داغ باید کرد تا بی

حرارت که در تر فلته نمک تا نشد بعده داغ مفید است علاج دیگر آنست که درد دهان

باشد علت بر بند و خواهر و هر خلطی که در دماغ است بیرون خواهد رفت

و این صاحب تصنیف بسیار تجربه کرده است و آزموده است علاج دیگر آنست

که یکی فرماید که بینی او را بدم کند هر چه در دماغ جنسه باشد خواهد ریخت

علاج دیگر آنست که در دماغ او فتد و در حی را بر بندند با آنجا هر خلطه

که در دماغ در سر است ریخ خواهد کرد والله عالم بالصواب باب هفتاد پنجم در بیان

بریده گشتن باشد بدانکه این علت از خوردن بسیار و بر مهره

و آب باید که آتش در هر یک گوشت دادن منفعت علاجش آن

حال انگشت با انگشت بهر راه کوفته و در آب تا که

۲۶

[illegible] در چشم باشد بر قدم ... شود علاج ... [illegible]

در چشم کشند نفعهای مجرب است علامت چشم آنست که ... در چشم ...

که خوب سرخ شود و قاعده اش آنست که ... کوفته باشد در ... جا کسون

ترکه یکشبانه کرده اشمه بعده در چشم باشد نفع ... بود کفه ... علامت چشم

آنست که بچکد نیز برمی دارند اگر توانند والله اعلم بالصواب باب ششم

در بیان دانستن ابتلا شدن ... علت ... جهت ... شود و ...

... اجزاء ... طبیب ... بسیار ... مخالف

... اول درد ... دوم در گلو سوم در روده

چهارم در مقعد ... در بابی علامت چشم آنست در جائی که ظاهر است بصابون

... باشد ... رسیده بر دارند و تمک باشد ... در ... مقعد

داغ ... که بر طرف شود کفه ... در شکم است ... و تخم ... و

... و ... در شکم ... کوفته ... ترکه ... کفه کوب

آن آب ترکه ... بر طرف شود کفه ... در بابی ... شود

... کارد ... بکند ... باشد ... مالند

والله اعلم بالصواب باب هفتم در بیان ... باشد ...

[illegible]

که اول آن سر را حلمی بگیرند اگر طرف بسوزند چونه دمیده ...

و جلان همه را کوفته تا سه روز بر سر شستم کفه شدند لیغاب منفذ ... کفه را

علاج خنس آنست که کلوخ الشدان و نمک آب کشتیر همه را کوفته بینی بندند نیک میشود

علاج خنس آنست که بفید بیضه و نخاب کبوتر و بیضه دانه رغبر گنجه و کهنه همه را کوفته تا سه روز در

بینی بندند هر روز تازه میحرب فرموده اند والله اعلم بالصواب باب هفتادم در بیان دال السنی

راندن بیضه بینی نوروزی باز و باشه و سایر جانوران نوروزی اگر دو اعلیت

میبینی چرا که وقت گذر روزی جانور است ... دقت مستی همه وحوش و طیور

الیه میکدکر از بیرون شب و توالد صحبت و عزیمت میکنند تا بیضه دار ان

که تخم موبیخ برگ بابات همراه کرده اند بیضه امر انز علاج آنست بفید جرب

که درنه خم سرکه و غیره بیندازد آن اکلاه بار میکوبند زبان فاخته صلدبه کرده

بکوبند همراه بند اونیز امر اند والله عالم بالصواب باب هفتادم در بیان علت السنی

کردن دهان وزبان باشه این علت از سیب بادا است این علت ... سر ... بند

علاج خنس آنست که اول زنک را درته زبان است از ان خون بگیرند بر طرف

کفته انز علاج خنس آنست که اینکه دو خشتا و کل سرخ و جلان همه را

با مسکه قدر یاد تا سه روز در دهان باشه انداز نرمه

و بانمی کلک زنجل اصلاح کرده در شیر ... مفقه

را بادیان و جوانین را با شکر تمام منعقد و سودمند گفته اند علاج
علاج قسم دیگر حلبه و زیره و شبت همه را کوفته شب ترکنند بآن آب گوشت را ترکرده
بان آب گوشت را ترکرده بدهند الغایت مجرب است والله عالم بالصواب

باب هشتادم در بیان دانستن قولنج شدن باشه نشانه اش آنست که همه وقت
جرجر میکند و گاهی لعاب مانند خیو از دهان او ظاهر میشود اگر میر اینکه
جای گرمی بنشیند لطلب آب و گوشت را بتحمل نمیخورد روز بروز لاغر میشود
علاجش آنست که بادیان رشیمی و جوانین و زنجبیل و سفته و گل زرد همه را کوفته
با مسکه چرب ساخته مقدار بادام بیش از طعمه تا سه روز بدهند مجرب است علاج دیگر آنست
که بادیان کشنیز صندل لبی را آسیا نا و تخم کل سرخ و تخم نبک و گلی با
صنم کوفته حب ساز نر هر روز بمقدار بادام قبل از طعمه میداده باشند این تداوی را
السار کسی آزموده اند و خردمندان فرموده اند والله عالم بالصواب باب هفتم

در بیان دانستن پیوند کردن دم باشه وغیره را در اصطلاح طالسک است
گویند عبارت از نسب آهن با جوالی که از سوزن کلان بریشم را گوشند
آن را خواست درست اول او را بنهند و تا بتا اندک بخیه بخیه
زده و پیوند کنند و ملاحظه تمام نمایند آید و اگر پر سیاه
پر خوردن رسیم را در دم شکسته نمایند تا خواهد آمد

اگر در بال [illegible] و غم نمیه دانه [illegible] تحقیق در اطراف [illegible]

تا یار سیو بکشند کم شده و نخواهد برآید والله اعلم بالصواب باب [illegible] در بال

راندن و قلب دادن همه را رنگ شال است اگر سبک تر میراند نبات

و نمک برابر بدهند اگر علت قوی تر و بیشتر است اگر خواهد کار خوب کند

دو حصه نمک و یک حصه نبات با روغن هر را اگر بادام کلان تر لیتولفار

و نخی و چرغ را اگر چهار مغز کمتر دهند باشه و سقاو تولوم طبی و کوکلک را اگر بادام

خورد تر علی الصباح بدهند و ساعتی مکث کنند هر خطی که بوقت خواهد

و هر چه باقی ماند تن میرانند با ما آب گیرانند تا خلط خود را اندازد بعده

دل و جگر و تلخه مرغ معه ران سیر کنند و هاشم اعرابی و سعد قندی

در بازنامه خویش چنین نوشته اند که بعد از راندن البته تلخه بدهند و حاصل تلخی السار

نوشته اند العاقل یکفیه الاشارت و بعضی تار عنکبوت و تخم مور

یا مور را در ته دلوار نماشیند و بیضه کنجک و نبات و نمک برابر

نیفت دلفه اند ما واقعه اول بگفته اند باز و شاهین و چرغ را

لیتولفار بدهند همین فرموده اند استادان عالم والله عالم بالصواب

[illegible] خشک [illegible] متعدد باشه و نداوی آن در هوای سرد [illegible]

[illegible] گردد علاجش آنست که قلیه مرغ [illegible]

29

... س ظرف را گرم اند بعده اسهال شد بسیار مفید که زبره

علاج عبس الثفل ... بروغن گل گوشت را مالیده بنهند و در وغن سرخ ...

کنند روزی سه بار و اهل و اکثر داغلب گوشت را نیز تازه مالیده مید بنهند

مجرب است والله عالم بالصواب **باب هشتاد و چهارم** در بیان دانیش والدغاء ... اشیا

که اینکه می نامند بدانکه رگ و پی استخوان ... شکسته و رسیده و محکم شکسته

و بر داشته طپانیده از ... نیز سایران در یابند و الدغا شده و

با اضطراب هم ... رطلیده ... هنور کهار خوب قوت ... رگها

گشته و لدغا میشود و اکثر ... واقف شدند و اوستادان بندند در روز چند

نمک میشود اگر ... استخوان یافته بیز و نمک و زرد چوب و ... را

خوب کوفته با روغن زغیر بسیار خوب شد تا که بقوام رسد در زیر ... ناک و

... رگ و پی استخوان روزی هم ... و ... را نیز دارند اگر ... کرد

... زیر رگ ... برادران میگویند و ... نمک و ... اکو ... گداز

... از انجام میکنند در روز چند ... فوریت ... بهند بر طرف ... مستور

الاصلی قرار میگردد و نمک مثل ... یا ... الی الغایت لطف و

طبیعی و نمک خوب و با غیرت ... و با ... یا ... ان او ... محلی

ند ... فن بسیار خرابی اصل ...

اندر اینهٔ جلا ل نمکرده وید هناک نمود و از نور ونه فله لی دیگر باب

صاحب تصنیف هشتم اینکه دار است امر نغ تنادل وقرعادل نیز گویند واگر

ار یلون کهه میکرد و اکثر طیور برا ایشان می شده وسعی بلیغ و اهتمام تمام مینماید

نمود والله عالم بالصواب باب شاد پنجم درارکشتن بانه بدانکه جانوریکه

نازک طبع ولطیف لع است چون بسیار می طلبید تا نده بریشت

میشد از این سینت رک وی الویت کشته درازمند علاج است

راخوب چرب نه اول بانه را در دم حلیه کرم بدار بعده شکرم شود ریایه او

بانه بحال اصلی آید اما بیند اثر بایش بگرد وپاپ اوراتمت گنوتر

بند بند چند روزه همان نوع است نیک منود کهد اثر والله عالم بالصواب

باب شادششم در بیان شناختن بقوله الوضی اهل بلاد شکر را نیز میگویند بسیار قوت

کرنده و سالدر عاجیب لعد از سفید روی من هستم شکو است اما الوق

در زنک اتبا لکو داه وار بهر شکوه مرد انه ترو صفت او است المسیه خوبرو

زرد از کدل و بر سیه و پشت نیک بر ابر می بابر سینه و کیف و چشم ها و بر چشم

بحرکت هرو نها و بر ابر و تشهرها بے دراز و بر ها سینه بار یک و چان

می باید او آنیسلے د دم کوتاه در بان سر رانو و پاے قوت درست و

... ایک بیدا اندر بابر کفہ اثر والله عالم

30

در بیان [illegible] داشتن و شناختن کوکک وصف آن بدانکه خوب و سر گردنی دراز و سرخ
اندام گرد و وضع سر سینه بلند و پهنا در و شهپرهای کوتاه و زیر بال لب سینه سبز و رنگ
سینه درشت و رنگش می باید نول و سوراخ بینی در آن زانوی درشت و کف [illegible] می باید
و پای دم کوتاه و رنگ پای سبز می باید و رنگ سرخ سرخی و در کبوتری کبود گفته اند
و بر خورد و روی خصم [illegible] را اندازد می باید گفته اند هوشمندان عالم والله اعلم بالصواب

باب شانزدهم در بیان آموختن و برداشتن لولوطی بعضی اهل بلاد بکوشت و
مطلب طول باوی [illegible] که بحراب مرات لغات گفته شده افتتاح سرخ
و بیان ندارد اظهر الشمس عیان است غریب جانوری با شوق [illegible] کاه
در آسمان طیران میکند و گاه درون خرگاه گاهی در زیر است پنهان خود باشد
سوال کرد بعضی اهل بلاد که سار تو لولوطی می باشد نهایت اهتمام و سعی
تمام در نهاد اوست بوده و مرغابی و کبک و جره را خوب میگیرد لعاب حوق و
در زیر است جانور بسیار خوب است و در زبان [illegible] کبھاد جانور دارد
[illegible] طی در زیر طلا سوار میشد بد و چنین روایت و حکایت میکند و گفته اند
بیان قصص والله عالم بالصواب باب [illegible] در بیان شناختن و امو
بلاد دیگر می باشند جانوران [illegible] اکثر [illegible] باراغ
و گاه [illegible] میکند [illegible]

و کردن در راز و در کمین مے باید و بر سلالی شهر دیک می باید و بر پایه ... کشته ... اگر

باشند بغایت خوب گفته اند والله عالم بالصواب **باب نوزدهم** در انس کردن کوت

وصفت آن بدانکه بر کوت ابلق از سیاه کمتر و خوشتر گفته اند طریق طلب

کردن او در رنگ یار است چه باشد اگر دیدن روباه را باو بے

دهند تا شاید در آخر روند بر روباه اندازند جانور با قهر است اگر نگردد بارے

خالی فرار کنند چون روباه را خوب گرفت باآهو بچه باو وا دهند چون

را گرفت آهو کلان را نیز میگیرد جانور با منفعت است و رنگ بر کوت

جامع کبیر را گفته اند استاد آن عالم والله عالم بالصواب **باب نوزدهم** در بیان

کرانیدن ازت ... شیر کرانیدن الالغاناق و خرگوش جنس ... وا ... گفته اند

میکنند در بیان سلاطین ماضی جانور دار بعرض بادشاه رسانیده ان ... شیر

مکرم خلق الله گفتند بچه کیفیت خواهی کرانیدن گفت بهر نوعی که ... کرانم

الغرض شیر را دو انیدند و شاهین را انداختی رسیده از آن شیر ... گرفت

بعادت خود العرض در همت و شجاعت و تهور شاهین هیچ نسبت ... خشم

از نیز نسبت گفته اند ... ایجا ... از آن ماورا النهر رسانیده اند ... از ...

... خود عرض ... الدین تو غاناق خرگوش مکا ...

دو ... ند ... کرانید با ... عنایات داد ...

31

بعده مختار گشتند تا به طریق گردانند که در نوبت خرگوش هر روز گوشت

نهار می طلبند بعده در صحرای سیصد خرگوش را باهم رنجه برادند در رفته

در گوش اوسه عادت خود جستند جهت گوشت را اندند درون رفت و گوشت

خرگوش را کاویدن گرفت هر چند درون تر می رفت خرگوش را کاویدن گرفت

ترسان و پریشان تر می شد چون از حد درون رفت و کاویدن گرفت

و خرگوش پریشان تر شد جنج زدن گرفت کاهی خود را در زمین آ

و می جهانید دل خود مسکنت جانور دار رسید خرگوش را گرفت و دل

بیش کش گفته سوارش سنجیده شرف گشته امید از درگاه حضرت باری

جل ذکره شد اورا بمقتضای آیه کریمه مغفرة لا تقنطوا من رحمة الله از رحمت

از رحمت خویش نا امید نگرداند عمر به نهوی که ضایع گشته امیدوار است

که اگر آن یابد سجانه شفا یابد عند الله به ثواب داخل شود امید است

که خوانند و نویسند مصنف این رساله را بدعای خیر یاد فرمایند الفاتحه

شد تذکره از الفضله و عونه و کرمه و رحمته والله اعلم بالصواب

تمت تمام شد نسخه ... سفید لوله [illegible] امید [illegible]

[illegible] کار شد من تمام این نامه [illegible] بار

[illegible] شهر صفر ختم الله بالخیر والظفر [illegible]

دل

نکات ارام

ای مهر منیر با تو تنگ بنائی ازری
جفای

هر چند صفت میکنم از تو زیباتر
آن باشد چون سرو روان

زین بیش ... آرام جان
طرامان

سر کشد ... صد

نقش نیاید بنظر صورت زیبای تو
بسیار کسی را به قسم از مهر

ننشستند از همه تا صورت تو ... انجم
خلق همه شیدای تو عالم همه لعبان

آفاق را گردیده‌ام مهر بتان ورزیده‌ام
آنکه رعنائی تو آورد در کار

خوبان ... دو ... حسن ...

رسالۂ جانوران، فارسی کلاسیکی بخطِ
شکستہ، کتابت بروز چہارشنبہ ۲ صفر...،
بلا صحافت، اندازہ ۱۶ سطور فی صفحہ،

کتابِ قلمی